

## غزل شماره ۲۵۱

شب وصل است و طی شد نامه بهجر

سلامُ فيه حتى مطلع الفجر

دلاد عاشقی ثابت قدم باش

که در این ره نباشد کار بی اجر

من از رندی نخواهم کرد توبه

ولو آذیننی بالهجر و الهجر



بر آئی ای صبحِ روشن دل خدارا

کہ بس تاریک می بینم شبِ بھر

دلم رفت و ندیدم رویِ دلدار

فغان از این تطاول، آہ از این زجر

وفا خواہی، بخاکش باش حافظ

فَانِ الرَّجْحُ وَالْخُسْرَانِ فِي التَّحْرِ

تفسیر فال



زمان هجران به سر آمده و صبح صادق با نور طلایی خود دمیده است. شب سیاه و تاریک، که به نوعی نماد جدایی و دلتنگی بود، به پایان رسیده و اکنون زمان آن فرا رسیده است که تو به عهدی که با خود و با معشوق بسته‌ای عمل کنی. این دوران پر از ناامیدی و غم، دیگر برایت قابل تحمل نیست. نگرانی در دل داری که مبادا دوباره همه چیز در هم بریزد، مانند شیشه‌ای آسیب‌پذیر که با کوچک‌ترین ضربه‌ای می‌تواند خرد شود. ترس از اینکه از وصال یار بی بهره بمانی همچون سایه‌ای بر زندگی‌ات سنگینی می‌کند. حسرت‌های گذشته را باید کنار گذاشت؛ چراکه اکنون دیگر طاقت هجران نداری و ستاره‌های امید در دل تو بار دیگر در حال درخشش هستند.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)